

# (تاریخ شریف رضی)

بقلم آقای علی اکبر برقی قمی

## بنام خداوند بخشنده بخشایگر

منت خدایرا عز وجل که انسان را بخوابها و بديها راهنمائی فرمود  
و پيبران را براهنمائی برانگیخت و به بعثت محمد قافله راهنمایان ازسلسله پيبرانرا  
خاتمه داد. درود از ما بر همه پيبران بخصوص پيغمبر آخريں و دودمان  
راستيش باد.

### مقدمه

من دانشمندان را بجان دوست دارم و آثار جاويدشان دلبندم و از مطالعه  
کتبی که پرداخته اند سیرنمیشوم و از جواهر دانش و ادبی که در گنجینه های  
کتب اندوخته اند درخانه وجودم خزانه میکنم زهی سعادت و همایون فالی من  
که سر بر آستان دانشوران سایم و بر اعقاب بلند پایه ایشان اعتکاف نمایم و  
بر گرد جاويد خانه آثارشان بگردم و طواف کنم بخصوص دانشمندانى که گذشته  
از مقام فضل و ادب و روحى پاک و دلى تابناک دارند و دانش را برای آباد کردن  
خانه دنیای خود نیندوخته اند و علم را دستاویز خیالهای فاسد و مقاصد پست  
نکرده اند و طائر روح بلند پرواز خود را در اوچى پرواز آورده اند که مقام با کدلانست  
و بارگاه قدسیان و علم و فضیلتى را که گفتیم بايشان جمال دلارائى بخشیده که  
بگردش ادوار گیتی زیبائى خود را از دست ندهند و همواره باطلعتى که حقیقت و  
معنویت بايشان بخشیده دلهای عشاق جمال حقیقت را شیفته خود کنند و ارباب  
معنى را بروش ستوده و سیرت بسنبدیده خود دعوت کنند رحمت خدا بر روان  
باکشان باد.

لکن از میان آنهمه دانشمندانی که وصف کردم بچند کس چندانی ندیدم که زبان خامه شرح آنرا نتواند دادن از آنجمله دانشمند گرانمایه و ادیب بلند پایه و سخن سنج یگانه شریف رضی است که برآستی مجموعه از فضائل و فهرستی از علوم و دیباچه از حقیقت و معنویت بوده و با عمر نسبت کوتاهی که کرد چنان اختر دانشش تابیدن گرفت و چشمه بینشش جوشیدن که قومی بفروغ آن راه دانش سیردند و جمعی زلال این جانرا حیات جاوید بخشیدند و آستانش بار انداز قافله دلهای ارباب فضیلت و حقیقت گردید بنابراین مرا که خریداردم و طبیبکار دانش و ادب و دلداده بحقیقت و معنویت سزد که در پیرامون تاریخ زندگانی علمی و ادبی و عقلی و روحی آن دانشمند که قطب آسیای فضائی عصر خود بوده کتابی بنویسم و باخلاص و ارادت همراه کرده بروح پاکش اهدا کنم .

همانا در این وقت که بنگارش این تاریخ دل را سرور و دیده را نور میبخشم کتابهای بسیاری از ارباب طبقات و تراجم در پیش دارم با این همه کتابی که تاریخ آن دانشمند را تتبع و استقصا کرده باشد ندیدم و هر یک از ارباب تراجم مختصری از ترجمه او را نگار داده‌اند آنهم بدون رعایت ترتیب چندانکه نام و نسب را بدرستی آرند و از مولد و منشاء باز گویند و از اساتید و مشایخ و روش تحصیلات سطری نگارند و از خصایص اخلاقی و عزت نفس و حریت ارادت باز شمرند و از منصب نقابت و امارت حاج و دیوان مظالم و روش حکمرانی و رحلات و اسفار و معاصرین وی از خلفا و سلاطین و شرف و نظم و مؤلفات و طرز تالیف و اهمیت کتابهایی که برداشته در جامعه علماء و ادبا یگان یگان نام برند و منت خدایرا عزوجل که این کتاب چنانکه آرزویم بود پایان پذیرفت و از آنجا که قسمتی از آنرا جاوید و بخشی از افکار تابناکش را در حوصله اشعار و نظم شیوای خود گنجاییده است آنهم بزبان فصیح عرب و بیشتر پارسیان از فهمیدن و دریافتن معانی آن در مانند در میان دو مشکل افتادم از ذکر

قصایدی که با تاریخ وی دوشا دوش میرود سر به بیجم تا بتمام معنی با ذوق عامه پارسی زبانان موافق و دمساز باشد و یا آنکه قصائد بلند او را بنگارم و ارباب ذوق و ادب از پارسیان را هر چه بیشتر کامیاب سازم و هر گاه بخواهم بترجمه فارسی آن قصاید پردازم. باری رشته نگارش دراز گرد و دهم نظم و ترتیب کتاب برهم خورده پس بهتر آنست قصائدی که با تاریخ حیاتش بیوسنگی دارد چنانکه شیوه نویسندگان عصر است بنگارم و عروس کتاب را بی زیور نگردانم و برای آنکه کوتاه داستان را بمیوه شاخه اشعار آبدارش نزدیک گردانم فصلی بعنوان مکتب شریف رضی اختصاص دهم و در این فصل تعلیماتی که بزبان نظم داده و افکار یکه در قالب اشعار ریخته پارسی کنم که هم تعلیماتش را فرا گیرد و هم پارسی شعرش را بخواند و روح خود را بچنان فضائلی که تعلیم داده بیاریند و بحقیقت همین قسمت است که انبوه مردم را بکار آید و قسمتهای دیگر خاص ارباب ذوق و ادبست و با وصفی که در باره نگارش این تاریخ نمودم بهتر آن است که آنرا کاخ دلاویز نام نهم و بر سر سخن روم و از خداوند در آغاز و انجام کمک خواهم.

### نام و نسب شریف رضی

نامش محمد پسر ابو احمد حسین پسر موسی پسر محمد پسر موسی پسر ابراهیم پسر موسی بن جعفر الصادق علیهما السلام. بیشتر ارباب تراجم که کتابهای ایشان در دسترس نگارنده است نسب شریف رضی را چنانکه نام برده شد ضبط کرده اند مگر قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین و شیخ یوسف بحرانی در اؤاؤة البحرین و مقدس کاظمی در مشترکات رجال که محمد بن موسی را از میان سلسله بیرون برده اند و دور نیست که سهو قلم خود مؤلفین باشد نه اینکه بازرسی کامل نموده و دانسته آنرا از وسط سلسله بیرون برده اند لکن ابن خلکان با همه مهارتی که در فن نسب شناسی و تاریخ رجال داشته تعجب است که پدر شریف رضی را بنام ذکر نموده و بکنیت و

لقب او اکتفا کرده است و آنگاه گوید فرزند زین العابدین علی و این گونه نسب نگاری میان نسابین و ارباب تراجم معهود نیست و از مثل این خلکان که گاهی تا بیست پشت نسب اشخاص را بالا برد بسی شایسته آور است .

باری شریف رضی به پنج واسطه بامام هفتم موسی بن جعفر میرسد بدین سبب او را موسوی خوانند و این پنج تن نیز که واسطه عقدند از اعظام سادات و افاضم نجباء و اشراف باشند اینست که می بینیم شریف رضی با چنان نسبی که مانند عمود صبح تابان است افتخار همی کند و بایشان همی بالد بخصوص و قتی به پیغمبر و امیرالمؤمنین رشنه نسب خود را میرساند او گوئی از قرط شوق و بالش در پوست خود نمی کنجد که شاخه آن درختست و میوه آن شاخ .

گنیت شریف رضی ابوالحسن و لقبش شریف رضی و ذوالحسین است و این هردو لقب را بهاء الدوله (۱) دیلمی باو داده است شریف رضی پیاس آن قصیده نظم کرد و در سال ۳۹۸ بصره نزد بهاء الدوله فرستاد و در این قصیده از بهاء الدوله سپاسگذاری نموده و با مدحتی که او را درخور است پیوست کرده و هم از ابوالعباس خارجی که بر بهاء الدوله خروج کرد ذکری در میان آورده است و قصیده اینست .

بمدی فی قوائم العضب	فما الانصار بالضرب
و قد امكنت الهام	ظبا العطوارة القضب
والار ماح بالاقوم	حكاك الا بل الجرب
ینازعن نزع الذود	یرمین عن الشرب

(۱) بهاء الدوله فرزند عضدالدوله است پس از وفات برادرش شرف الدوله در بغداد فرما فرما گردید القادر بالله عباسی او را شهنشاه قوام الدین خواند و مدت بیست و چهار سال سلطنت کرد و با سلطان محمد غزنوی که در آن وقت حریف زورمند او بود صلح کرد و در سال چهارصد و سه بمرض صرع درگذشت و جسدش را بنجف برده در آنجا بخاک سپردند .

قوام الدين و الدنيا  
 لزدت الملك اوضاحا  
 و قررت مبانيه  
 و واضحت لى المعجد  
 راينا الملك من بأسك  
 ققل للجامر المعرور  
 و من طوحك اليوم  
 فاقبت بمحفا رك  
 وهيئات لقد طالعتك  
 خلا لا لك من غاو  
 ابي العزيز الصل  
 و ما دانس بالكررد  
 شم السيف فقد قوتل  
 و مذا خطك المعرور  
 ففى السلام و قد اشفى  
 و قد ما طله الخوف  
 وكم سلم و ان غر  
 فقلت الطعن فى الجلد  
 تقوا من رضة الميث  
 و خافوا نومة الاسياف  
 سترموت بها يقضى  
 قضى الله اراياتك  
 و اسفاك بملك الارض  
 و اغنى بك من عدم  
 غياث الازل و الازب  
 الى اوضاحه الشهب  
 على الذابل و العضب  
 منار القلب النجب  
 قد دار على القطب  
 من اغراك بالشعب  
 بدار الاسد الغلب  
 كى تصدع بالهضب  
 الحين من النقب  
 سلب الراى و اللب  
 ان يطرق باللب  
 بمن زلزل بالعرب  
 اعدائك با رعب  
 ما قر على الجنب  
 على مزاقلة الخطب  
 مطال المنخص للوطب  
 العدا ادمى من الجرب  
 الى طعنك فى القلب  
 فقد يربض للوثب  
 فى الاغماد و القرب  
 اذا قيل لها هبى  
 با لا ظهار و الغلب  
 من شرق و من غرب  
 و اسقى بك من جذب

و ولی با عادیك  
 علی آثارهم حدو  
 رفعت الیوم من قدری  
 و وطأت لی الرحلی  
 و حلیت لی العاطل  
 و وسعت لی الضیق  
 و زاوجت لی الطول  
 فکم من نعمة منک  
 اتشنتی سمحة القود  
 مهناة کما ساغ  
 ولم اظفر بها منک  
 و ما انعامک الغمر  
 سقانی کرع الیجم  
 و ارضانی علی الایام  
 و اعلی المدح ما اثنی

مع الزعازع التکب  
 القنابا لضمرا لقب  
 و او طات العدا عقبی  
 علی عرعة الصعب  
 بالطوق و بالقلب  
 الی المضطرب الرحب  
 زواج المراء لالعشب  
 کعرف المنذل الرطب  
 ذلولا سهلة الرکب  
 زلال البارد العذب  
 جذاب العاق بالعضب  
 بزوار علی الغف  
 بلا واسطة العقب  
 بعد الیوم و العتب  
 به العبد علی الرب

و در ماه ذی القعدة از سال ۴۰۱ هـ سال پس از آنکه دو لقب نامبرده را از بهاء الدوله یافت اتفاق ملاقات دست داد در این مجلس بهاء الدوله از شریف رضی بی نهایت احترام کرد و او را الشریف الاجل خطاب نمود و در تاریخ سابقه ندارد که شاهان کسی را بدان لقب خطاب کرده باشند و شریف رضی نخستین کسی است که از حضرت پادشاهی توانا مانند بهاء الدوله چنان خطابی شنید و پیاپی اکرام و احترامی که از وی دید قصیده پرداخت که مطلعش اینست .

نورها تنقل الظلاما لا تقبی ابقی ولا سلاما  
 و در این قصیده هنر ادبی که بکار رفته گذشته از مضامین بلندایست

که در هر مصرع قافیه رعایت شده است .  
 ارباب تراجم لقب اخیر را در شمار القاب شریف رضی ذکر نکرده  
 اند و سزد که آنرا سومین لقب آن دانشمند جلیل بدانیم و بر آن دو لقب  
 افزوده کنیم .

### پدر شریف رضی

ابو احمد حسین پدر شریف رضی از اعیان رجال و از اعظام اشراف  
 و نقباء بوده و در دولت بنی عباس و آل بویه مقامی بلند و منزلتی بزرگ داشته  
 چندانکه کارهای مهم بدست او انجام گرفته است زیرا از یکطرف منصب نقابت  
 علوین داشته و در جمیع شؤون این سلسله نظر داشته و در حقیقت رئیس دودمانی  
 بوده که در نهایت عظمت بوده اند و از طرف دیگر میان خلفا و سلاطین  
 از آل آل بویه و امرای شام از آل حمدان یگانه سفیر بوده و مهمات کشور و  
 ملک بدستش فیصل میگردیده است تا آنجا که مورخین عامه بزرگی و عظمت  
 منزات و صفات فاضله اش اقرار دارند قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین  
 از تاریخ مصر در ترجمت او چنین نقل کرده است .

كان الشریف ابو احمد سیداً عظیماً مطاعاً و كان هیئته اشد هیبه و  
 منزلته عند بهاء الدوله ارفع المنازل و لقبه بالطاهر الاوحد ذوالمناب و كان  
 فیہ كل الخصال الحسنه الا انه كان رافضیا هو و اولاده علی مذهب القوم  
 یعنی شریف ابو احمد سیدی بزرگ قدر بود و مردم در قید اطاعتش  
 بودند و مهابتش شدید ترین مهابتها بود و در نزد بهاء الدوله بلند ترین منزلت را  
 داشت بهاء الدوله او را الطاهر الاوحد ذوالمناب لقب داد و در او تمام خصلتهای  
 نیکو بود جز اینکه خود و اولادش بمذهب قوم برطریقت تشیع بودند .

ابن ابی الحدید گوید شریف ابو احمد پنج بار منصب نقابت طالبین را  
 گرفت و بر منصب نقابت بیود تا از دنیا برفت و میان خلفا و سلاطین و امرای  
 سفارت میکرد و از یمن سفارت و برکت میانجیگری و حسن تدبیرش دولتها  
 برقرار و امور رعایا منظم و اساس آسایش برقرار بود و در اصلاح هیچ امر

فاسدی دخالت نکرد مگر آنکه بر دستش کار بصالح و صلاح انجامید .  
 عضدالدوله دیلمی (۱) وقتی به عراق رسید شریف ابو احمد را بگرفت  
 و بشیراز فرستاد و در قلعه او را جای داد ابن ابی الحدید برای اینکار  
 عضدالدوله موجهی نمی اندیشد جز اینکه عضدالدوله وقتی شریف ابو احمد  
 را با چنان منزات و مکات نگریست چندانکه عظمت او دل و دیدگانش را پر  
 کرد بر خویشتن بترسید و او را دستگیر نمود لکن نگارنده موجب دستگیری ویرا  
 غیر از آنچه ابن الحدید اندیشیده میداند بحکم اینکه عضدالدوله چندان  
 مقنن و توانا بود که از مقام خلافت بهیچوجه بیم و هراس نداشت و خلیفه  
 وقت را دست نشانده خود میدانست بنا بر این از عظمت شریف ابو احمد  
 چه ترسی دارد بلکه سرش این بود که شریف ابو احمد چنانکه گفتیم در  
 اراده و نفوس خلفا و سلاطین متصرف بود و برای قدرتی که بر بیان حقایق  
 داشت و تدبیری که در پایان هر کاری می اندیشید اختلاف میان خلفا و سلاطین  
 را رفع مینمود و مشکل را از میان بر میداشت عضدالدوله برعکس میخواست  
 هرچه در باره خلفا و طرز سلطنت خود می اندیشد بدون هیچ مزاحمی اجرا  
 کند و هرگاه شریف ابو احمد باشد خلفاء از وجود او استفاده کنند و

(۱) عضدالدوله پسر رکنالدوله از شاهان با اقتدار بود و در عهد او قلمرو مملکت دیلمه  
 وسعتی بسزا گرفت و ملقب شاهنشاه گردید و اول کسی است که در منابر بغداد بعد از خلیفه نام  
 او مذکور گردید و خود فاضل و فضیلت پرور بود علما را دوست میداشت و دانشمندان بنام  
 او کتابها پرداخته اند و سیوطی در طبقات الحجات ویرا یکی از علمای عربیت و ادبیت دانسته  
 و در باب ابوعلی فارسی آورده که چون کتاب ایضاح را در نحو تصنیف کرد بنظر عضدالدوله  
 رسانید عضدالدوله آنرا نپسندید و گفت این کتاب از برای تعلیم کودکان است و در آن چیزی  
 زیاده نیست من که در کودکی فرا گرفته ام نیست ابوعلی کتاب تکمله را تصنیف کرد و  
 بنظر عضدالدوله رسانید عضدالدوله گفت از آن سخن که در باره کتاب ایضاح گفتم ابوعلی  
 برحمت افتاد و مسائل نحو را در لباس الفاظی در آورد که نه من آنرا میفهمم و نه خودش  
 می فهمد باری مآثر و آثار عضدالدوله بسیار است از جمله بتای مشهود امیرالمؤمنین در نجف و  
 و بیمارستان بغداد و قطره بند امیر و غیر اینها و در سال ۳۷۲ در سن چهل و هشت سالگی  
 در بغداد از دنیا برفت و جوارش را مطابق وصیتش در نجف دفن کردند .



با این ترتیب افکارش پیشرفت نمی‌کرد و عقیم میماند و کسانی که درست در تاریخ عضدالدوله غور کرده اند میدانند که چه کارها بی پروا کرد و چگونه مقاصد خود را حتی بدست خلفا پیشرفت داد اینست که می بینیم شریف ابو احمد را با همه عقیدتی که با وی داشته دستگیر کرد و بشیراز فرستاد .

باری شریف ابو احمد در قلعه شیراز بماند تا عضدالدوله از دنیا برفت و شرف الدوله (۱) او را از قلعه بیرون آورد و با خویشتن بغداد برد شریف رضی در سالی که عضدالدوله از دنیا رفت چهارده ساله بود این ابیات را برشته نظم کشیده و بشیراز نزد پدر فرستاد .

ابغما عنی الحسین الوکا  
والشهاب الذی اسطابت لظاه  
والفتیق الذی تذرع طول  
ان یرد مورد القذی و هو راض  
و العقاب الشغواء اهبطها النیق  
اعجلتها العنون عنا و لکن  
و علی ذان فالزمان بهم عاد

ان ذا الطرد بعد بعدك ساخا  
عکست ضوئه المخطوب فباخا  
الارض خوی به الردی فاناخا  
قبما یکرع الزلال النقاخا  
و قدر اعت النجوم صماخا  
خالقت فی دیارنا افراخا  
غلامان بعد ما کان ساخا

شریف رضی بی اندازه پدر را دوست میداشت و همواره منزلت و مکانت و بزرگی نفس و علو مقام او را مینگریست و زبان بستایش او میگشود چندانکه کتابی در سیرت او تألیف کرد و قصائد بلندی در مدیحتش نظم کرد و هنگامیکه از قلعه شیراز بیرون آمد و باتفاق شرف الدوله بغداد رفت شریف

(۱) شرف الدوله فرزند عضدالدوله در حیات پدر والی کرمان بود در سال سیصد و هفتاد و شش لشکر بغداد کشید صمصام الدوله فرزند دیگر عضدالدوله که پس از پدر در بغداد پادشاه گردید برای جلوگیری از شرف الدوله با لشکری از بغداد بیرون آمد و با شرف الدوله جنگ کرد و مغلوب گردید شرف الدوله در بغداد باسلطنت نشست و از کارهای خوب او یکی این بود که فرمان داد تا ساداتی که در بغداد حادث شده برطرف کردند شرف الدوله در سال ۳۷۹ بمرض استسقاء درگذشت و جسدش را پنجف اشرف بردند و در بهاوی پدرش عضدالدوله بخاک سپردند مدت سلطنتش دو سال و هشت ماه بود .

رضی قصیده پنداخت که مطلعش اینست .

طلوع هداه الینسا المعبی و یوم تمزق عنه الخطوب

و در این قصیده پندر تهنیت میگوید و از رنجهایی که در دوره فراق پدر کشیده بعرض میرساند ورواست یاره از افکارش را که در حوصله بعضی از ابیات آن قصیده گنجانیده است بتفاریق ترجمه کنم میگوید این روز است که دلها بدیدگان شاد باش و مبارکباد میگویند پدر تو در شهر بیگانگان رفتی آری شیر در هر جا که رود غریب است هر چند بنجه مرگ دامان تو را نگرفت لکن فراق و هجرانی بود که گریبانها بر آن اثر چاک گردید روزگار زمام خود را بتو سپرد و فرمان تو را پذیرفت لکن دوست عصبان و ورزید و نافرمانی کرد تو در وقت رفتن ما را بصبر و شکیب دستور دادی لکن صبر بسرعتی هر چه تمامتر از منزل دل رخت بریست و برفت و باز نگردید دشمنان تو بیخبرند از آنکه هر گاه به پیش آمد تو شاد گردند بر عقل خود خندیده و خرد خود را کوتاه گرفته اند و میدانم خردمند هر گز باینکار شادمان نگردد مگر حسود مفرور ندانست که روزگار بر او دیدبان است و اعمالش را مینگرد پدر جان آمدنت همچون آمدن ابری است بر سر زمین خشکی که نشنه باران باشد .

باری شریف ابو احمد چنانکه بیشتر مذکور گردید لقبش الطاهر الاوحد ذوالمناقب بوده است لکن از دیوان شریف رضی مستفاد میگردد که لقب ذوالمعتبتین داشته و شاید در آغاز ذوالمعتبتین لقب داشته و در پایان ذوالمناقب لقب گرفته باشد .

شریف ابو احمد در سال ۳۰۴ هجری از مادر بزاد و با همان سیرت ستوده و خصال نیکو که نگاشته گردید در دنیا نود و هفت سال زیست ر در پایان عمر نابینا گردید تا در شب شنبه بیست و پنجم ماه جمادی الاولی از سال ۴۰۰ هجری در گذشت و شریف مرتضی بر او نماز خواند و در خانه اش مدفون گردید از آن پس او را بکربلا بردند و در حائر حسینی بخاک سپردند

شعراء در مرثیت او قصائد پرداختند از جمله شریف رضی است که قصیده پرداخت که از جنبه ادبی در درجه اول قرار گرفت و بی مناسبت نمیدانم از جنبه خصائل روحی آن پدر و از جنبه ادبی این پسر آنرا بنگارم و قصیده اینست

### مرثیت

وسقتك ساقية الغمام المرزم  
 و وعدت عليك من الحياء بعود  
 لاعتق قلبي و من الندى بمسام  
 قد كنت اعذل قبل يومك من بكاء  
 فاليوم لي عجب من المتبسم  
 و اذود دمعي ان يبيل محاجري  
 فاليوم اعلمه بما لا يعلم  
 لا قلت بعدك للمداع كفكفي  
 من عبرة ولو ان دمعي من دمي  
 ان ابن موسى و البقاء الى ندى  
 اعطى القيادة بمارف لم يحطم  
 و مضى رحبض الثوب غير مدنس  
 و قضى نقي العود غير موصم  
 و حماة ايض عرضه و ثناءه  
 ضم اليدى على بياض الدرهم  
 و غنى عن الدنيا فكان شجي لها  
 ان الغنى قذى لطرف المعدم  
 ملاء الزمان مناجحا و جرائحا  
 خبطا بموسى فى الرجال و انعم  
 و استخدم الايام فى او طيارة  
 قبلقن بعد غاية المستخدم  
 و دقت هضب متالع و ير مرم  
 من بين اجدع بعده او اجدم  
 و غدت عرائن العلمى و اكفها  
 وجهها كريم الخد غير ملطم  
 متبلج ككوما اذا سئل الحدى  
 من دندى امما ولم يتقيم  
 و جئت بها لمع الربيع مشيدة  
 من دائدين سخاء لم يتقدم  
 يرمى المغارم بالتلاد و يثنى  
 و جها كريم الخد غير ملطم  
 الواهب النعم الجراجر عادة  
 من دائدين سخاء لم يتقدم  
 جاءت بها لمع الربيع مشيدة  
 بين القنا المنزوع و المتهم  
 مقبلات بالمديد و رامسة  
 غب الوقاع يعصرف من الدم  
 يمدى اغر برد الوبة القنا

ويقول للنفس الكريمة سلمى  
 هتف الحمام به فكان وصاية  
 هل يورث الرجل الكريم اذا مضى  
 بابى الندى ترك الثراء على الفتى  
 ملات فضائلك البلاد و نقبت  
 فكان مجدك بارق فى مزنة  
 اعماك للخيل المغيرة شربا  
 كالسرب او جس نبأة من قانس  
 و اليوم مقذ للعبون بنقعة  
 لم يبق غير شفاقة من شمسة  
 من خائض غمر الوغى فى غلة  
 او ناقش من جلده شوك انقا  
 او مفاة حمة السنان نجت به  
 ينزو به الفزع الكذب و ينقى  
 و يروعه وصف الشجاع لطعنة  
 حتى يظن الصبح سيفا منتضى  
 و مقاوم غرض الكلام برودة  
 اغضى به الممشأفون و سلموا  
 بالراى تقلبه العقول ضرورة  
 حمل العظام و المغارم ناهضاً  
 حتى اذامى الجذاب ملاطه  
 صرع الوسوق فلم يدع من بعده  
 كالتقص قد عرك الدواب صفاحه  
 رقد الدوك جزم ابلج رايه

يوم اللقاء ولا يقول لها سلمى  
 بدل الرغائب و احتمال المقرم  
 الا و اوقى من علا و تكرم  
 و يقل ميراث الجواد المنعم  
 فى الارض يقذ فيها الخبير الى العمى  
 قبل العيون و غرة فى ادم  
 خبط المغار بهون من لم يحرم  
 فمضى ياف و مؤخرا بمقدم  
 لانهتدى فيه البنات الى القم  
 لمضيق وجه الفارس المتائم  
 بل الندى مطر القنا المتحطم  
 عن كل فاغرة كشدق الاعام  
 روعاء لانذر العذار الملجم  
 مر الحديث بكل يوم ايوم  
 من ذابل او ضربة من مخذم  
 اهوى اليه مع الكمى المعام  
 فيهن بين معضد و مسهم  
 لهدير شققة الهزير المقرم  
 عند النوائب لا بكيف ولالم  
 و مضى على وضع الطريق الاقوم  
 واوى الزمان لافه و الماطم  
 عند العظيمة حاملا للمعظم  
 عرك الصناع من العنان المودم  
 فلق لغاشية العقول النوم

وتنفض عنه النائبات كأنها  
كانوا اذا قعد البكار بثقلهم  
فكانما قرعوا القنا بعثية  
رقاء اضغان يسل شبانها  
سبع وتسعون اهتبلن لك العدى  
لم يلحقوا فيها بشارك بعد ما  
الابقايا من غبارك اصبحت  
ان يتبعوا عقبك فى طلب العلى  
هل من اب كابي لجرح ملمة  
ان الخطوب الطارقات فجعلنا  
بممهل فى الغابرين مؤخر  
الظاهرين الظاهرين ومن يكن  
من معشر تخذوا المكارم طعمة  
من حائد او ذائد او عاقر  
وقرو اعلى المجد المشيد همومهم  
عيس الف تقابلات شعباته  
يتعاودون المكرمات ولادة  
قد قلت للمحسدين تفاوضوا  
لا تحسدوا المترادين الى العلى  
والطاعين بكل حد مدعس  
لكم الفضول اذا تكون وقية  
عطرون مالانوفكم من طيبهم  
يتساعدون الى علا عادية  
يتزايدون على الدثوال وعندكم

وبرالمواقع قش تحت الميسم  
قالوا لذا انعود الجلال تقدم  
واقوا العدى بريعة ان مكدم  
حتى يغير سم ذلك الارقم  
حتى مضوا وعبرت غير مذم  
املوا فعاقهم اعتراض الازلم  
غصصاً و اقداء لعين اوفم  
قالذئب يسل فى طريق الضيغم  
يوسى وشعب عظيمة ام ياشم  
بحمى الابى وحنة المسائلم  
و محقر فى السابقين مقدم  
لاب الى جذع النبوه يعظم  
وروا من الشرف الاغرا الاقدم  
او ماطر او منعم او مكرم  
وتهاونوا بانائى المتهدم  
فى المجد مشجر مقوم لمقوم  
من بين جد فى المكارم وابم  
طرق القلوب جوى وخطب لازم  
والغالبين على السنام الاقوم  
والماطرين بكل نيل مرزم  
او غارة ولهم صفى المعنم  
بين المجامع غير شم المرغم  
و مكارم قدم و مجد قشع  
لم العطاء مفدة لم تشم

فتعلقوا عجب المذلة و انركوا  
 ناك الاسود فعن يجر فريدها  
 خطت باطراف البلاد قيورهم  
 وكفاك من شرف القبيل بان ترى  
 عدوا حبالا للعلاء و ان غدوا  
 وضعت بتلك صفائح و ضرائحا  
 وسقت ثراهن الدموع مرشة  
 لانحسبن جدنا حواه ضريحه  
 اغرت ظهري للعدا ولى القا  
 جدث بال اسرجت رحمانه  
 ضمن الساحة فى ملاث ازاره  
 و كشفت الايام عورة مقلتي  
 فد كذت ما بنى و بين سهامها  
 هل يسمعن منى الزمان ظلامتى  
 قل للنواب لا اقبلك عشرة  
 لا تصفحن عن المليم اذا جنى  
 فالعمر من ترك الجزء على الاذى  
 و مصوغة كالدرع احكم سردها  
 عضلتها رمد لا طاب كفوها  
 انى نزلت و كنت غير مذل

رفع العيون الى البناء الاعظم  
 ام من يمر بغايها المتاحم  
 رقم النجوم سقوف ليل مظلم  
 بدر القبور المنجد او منهم  
 امساج مجد فى رمائم اعظم  
 تقال اوطف بالرعود مرمر  
 فغين عن قطر الغمام و السمي  
 قبرا فذاك مغار بعض الانجم  
 بزهاء مزدحم العديد عرمر  
 طبا على مطر الندى المتميزم  
 و المجد فى انواره المتكتم  
 حتى رددت على بعدك اهمى  
 فاليوم لا يخطين شاكلة الدم  
 فيما جنى و الى الزمان تظلمى  
 فسرعى لو قاعى و استامى  
 و اذا المشارب امكنتك قضم  
 و اقام ينظر غدره من مجرم  
 صنع فاصبح فى الزمان الاعجم  
 و زفقتها لك نعم بعل الايم  
 بيت المهات و انت عين المكرم

مادر شريف رضى

نامش فاطمه دختر حسين بسر حسن ماقب به (الناصر للحق) از عقائل  
 زنان و مفاخر دودمان علوى است و از زنانى است كه صفات فاضله كه در زنان  
 شرط است دارا بوده و با ديده احترام همگان او را مينگرستند و از

احترام و تبحر که شیخ مفید که از بزرگان علمای امامیه و در آن عصر رئیس مطلق مذهب شیعه بوده از وی نموده چنانکه بعد از این بیاید میزان جلالت و قدرش معلوم میگردد و هم از مرثیه که شریف رضی نظم کرده پیداست تا چه اندازه مقام داشته است.

مرثیه چنانکه انبوه مردم تصور کرده اند که نوحه گریست نیست بلکه مرثیه ذکر مدایح فقید است و نام بردن فضائلش و چون شریف رضی از محاسن اخلاق و مجامد صفات آنزن ذکری کرده بهتر اینست که تقابلق بررسی کنیم. میگوید مادر تو عمرت را بعفاف وزهد پایان بردی و بدین وسیله پاره‌های سنگین سفر آخرت را از دوش بر زمین نهادی و در روزهای گرمی که آفتاب شعله‌های آتشبار داشت روزه گرفتی و در شبهای باد برای عبادت و ندگی پای خامتی زیانکار نیست آنکس که زندگانی جاوید بهشت را زندگی تلخ و ناگوار اینجهان خریداری کند هرگاه تمام مادران مانند تو نیکوکار و ستوده رفتار باشند پسران از بالیدن پدران بی نیاز گردند چگونه در فراق تو دلم را آرامش و قرار بخشم با آنکه هر لحظه آثار فضائل جاویدت در برابر چشمم مجسم است بکارهای نیکوی تو که مینگرم دیدگام روشنی بگیرد و همین چشم روشنها بیشتر اشکم را روان میگرداند آری آنکس که نامش در شمار شایسته کاران و نیکوکاران باشد نمرده است و زنده همیشگی است خلاق همه گواه نجات اویند بدلیل فرزندان نجیبی که زائیده است نامی نیکو برای ما اندوختی و زکامی بهترین اندوخته است که پدران و مادران برای پسران گذارند. باری فاطمه در ماه ذی الحجّه از سال ۳۸۵ از دنیا رفت و از عمر شریف رضی در آنوقت بیست و شش سال گذشته بود.

### جد مادری شریف رضی

چون نامی از فاطمه مادر شریف رضی در میان آمد مناسب آنست که مختصری از تاریخ جد وی الناصر للحق بنکاتم تا خواتندگان هرچه بهتر و بیشتر از نسب شریف رضی آگاه گردند.